

آنا تول فرانس در بشلری

(۲)

انقلاب فرانسه

آقای مارسل لکف مصنف کتاب مینویسد که چون میل داشتم نظر واقعی آنا تول فرانس را راجع به انقلاب فرانسه بدانم بعد از اینکه حضار مجلس رفتند و من و او تنها شدیم موضوع را مطرح کردم و استاد گفت:

«آنا تول فرانس - آری، انقلاب فرانسه کاری بود بی نهایت افراطی و چنانچه درباره آن عمیقاً فکر کنیم خواهیم دانست که بسیار مضر و بد بوده این انقلاب فرانسه است که ملت‌ها را چون جنگ کنونی، به جنگ واداشته است انقلاب ناپلیون را بما داد که بسیار نفرت‌انگیز بود. مرامتهم کرده‌اند که در «خدایان تشنه‌اند» نسبت به سران انقلاب فرانسه بی‌انصافی کرده‌ام. این ایراد خطاست و من، برعکس رعایت آنها را کرده‌ام و الا بسیار بدتر از آن بوده‌اند که من توصیف کرده‌ام. نتیجه تحقیقات و مطالعات من در باره انقلاب فرانسه به اینجا منتهی شده است که سران انقلاب همه خراب و فاسد بوده‌اند و بدیهی است کارچنین اشخاصی بد و مضر بوده است.»

در يك يكشنبه دیگری باز صحبت از انقلاب فرانسه بمیان آمد و استاد گفت:

«آنا تول فرانس - هیچ تردید نداشته باشند که باید انقلاب را منت کرد انقلاب همه چیز را منقلب کرد بدون اینکه نفعی برساند. ملل مسلح بسر باز خانه‌ها جنگ‌های بی‌شمار چیزهایی است که ناشی از انقلاب است. مردم آزادی حقیقی و نافع را از دست داده و بجای آن آزادی صرفاً نظری بدست آورده‌اند

من معتقدم که زندگانی قبل از انقلاب خیلی بهتر و دل‌پذیر تر بوده است مورخین ماجرائی را که فی‌حد ذاته بی‌فایده و زیان‌بخش است بی‌اندازه بزرگ کرده‌اند من «درخدایان تشنه‌اند» آنچه را که در فکر داشته‌ام نوشته‌ام. کارمن نه‌جنبه اغراز و اکرام دارد و نه بدگوئی و هجو. من آنچه را که حقیقت می‌پنداشته‌ام نوشته‌ام. یعنی نتیجه مطالعات و اندیشه‌های خودم را بقلم آورده‌ام. شما میخواهید بیخ افکار مرا بدانید؟ به نظر من رعای انقلابیون اگر جلف و سبک نباشند نفرت انگیز هستند. افکار آنها چه قدر بی‌قدرو قیمت. امیدواری‌های آنها چه قدر بی‌پایه و ترحم انگیز. اجتماعات آنها چون زندان محکومین به اعمال شاقه. سخن‌رانهای قلمبه و غلط اینها چه دروغی. و عده‌های آنها همه اغفال و فریب. ژیرندن‌ها (نام ایالتی در فرانسه و عده‌ای از نمایندگان مجلس انقلابی فرانسه به نام آن ایالت نامیده میشدند) جنگ را براه انداختند که رژیم سلطنتی را ساقط کنند آنها شهرنشینان خودپرست و وحشی بودند. آنها سلطنت و طبقه اشراف را با کینه دنبال میکردند و بخیال خودشان میخواستند از تحقیقات و تحقیقاتی که در گذشته از دربارها و اعیان تحمل کرده بودند انتقام بکشند. همیکه رژیم سلطنتی متزلزل شد سهامت را از دست داده و تغییر مرام دادند یعنی بان عمل بد بی‌غیرتی و تزویر را افزودند.

فتانیا ردها (عده‌ای از نمایندگان مجلس ملی زمان انقلاب که ضدلیبهای بالای مجلس را اشغال کرده و آراء افراطی میدادند.) همه فاسد بودند دانتن رشوه گیر بود. بسپیر دیو عجیب الخلقه‌ای بود. بقیه نمایندگان در اثر ترس زیاد بی‌رحم بودند.

به نظر من فقط مارا را (انقلابی مشهور و سر دبیر روزنامه دوست ملت که در سال ۱۷۹۳ بوسیله دختری به نام شارلت کردای به قتل رسید.) باید استثنای کرد وی نیک نفس و خوب بود و ملت را دوست داشت.

او ترجیح میداد که انقلاب به صورت اعمال شدید گذران انجام گیرد و به صورت بی‌رحمی ظاهراً قانونی و با قاعده بسپیر (وکیل دعاوی و نماینده مجلس ملی که بوسیله ایجاد کمیته رفاه عمومی، عده زیادی از رقبای خودش را از قبیل دانتن و همبر به قتلگاه فرستاد و خودش هم در ۲۷ ژوئیه ۱۷۹۴ به سر-

نوشت آنهمه اشخاصی که به دست جلاد داده بود گرفتار شد. ما را با مقایسه با رِبَسپیر آدم دل‌رحمی بود.

من دادگاه انقلابی راهپیکاه عفو نخواهم کرد آن دادگاه حقیقتاً دهشتناک و بی رحم بود و نمی‌توان آنرا معذور دانست. اگر من کاملن را ، «در خدایان تشنه‌اند» به صورت يك عضو هیئت منصفه تصویر و تشریح کرده‌ام برای این است که خودم را در قلب انقلاب حس می‌کردم.

هر گاه کسی به مافی الضمیر و کنه انقلاب پی ببرد خواهد دید که انقلاب مضر و نفرت‌انگیز می‌باشد. وقتی انقلاب صورت حقیقی خودش را نشان دهد معلوم خواهد شد که عظمتش قلابی؛ رشادت‌هایش دروغی بوده و جز نادرستی و بی‌غیرتی و بی‌رحمی ناشی از ترس خصلت دیگری نداشته است. من باز تکرار می‌کنم و می‌گویم که انقلاب فرانسه کار عده‌ای فاسد و خراب می‌باشد.

مستمعین به استاد گفتند که اگر دوستان شما نظریات شما را راجع به انقلاب بدانند هیچ نخواهند فهمید.

«آنا تول فرانس» راست است زیرا آنان «خدایان تشنه‌اند» راهم نفهمیده‌اند غالباً مرا تو بیخ‌کرده‌اند که چرا دست بی‌احترامی به طاق مقدس دراز کرده‌ام برای من علی‌السویه است زیرا ترجیح می‌دهم که مرا ارتجاعی بدانند ولی گول نخورم. چنانچه درست به‌کنه انقلاب فرانسه پی ببرند خواهند دانست که يك قسم سرمایه‌داری است و مطلقاً جنبه اجتماعی و مردمی ندارد.

در پشت کلمات با طمطراق چیزی جز منافع شخصی نیست در وراء کردارش جاه طلبی و در خلال اعلامیه‌های با سخاوتمند چیزی جز جنگها و فتوحاتش وجود ندارد و برای يك سوسیالیست هیچ چیز جالب و مفیدی ندارد. انقلاب استملاک فردی را تثبیت و تحکیم کرده است و در نتیجه ظلم و تعدی چند برابر شده است انقلاب دوران سرمایه‌داری و برتری صنعتی را گشوده است. فرد پرستی فریبنده‌اش مردم را مواحه با حکومتی کرده است که چون دیوممیبی است این وضع که بطور خارج از اندازه‌ای توسعه یافته است سفاک، آمرانه و افراطی می‌باشد. حکومت به‌خواستهای خودش رنگ و وطن پرستی داده است.

برای يك فرد شهری زندگانی دوران ناپلیون سخت تر از زمان لوئی

پانزدهم بود تمام آلام و بدبختی‌هایی که ما را رنج می‌دهد ثمره انقلاب است. انقلاب هیچ نتیجه خوب و مفیدی نداشته است. مساوات در مقابل قانون چیزی جز اغوا و فریب نیست؛ زیرا وقتی بنا شد که اوضاع و احوال اجتماعی و طبیعی در نظر گرفته نشود مساوات عملاً به ظلم و ستم‌گری خواهد انجامید. انقلاب اراده ملی را چون اصل مسلمی پای‌جا کرده است اما نتوانسته است وسیله‌ای پیدا کند که اراده ملی از هوی و هوس فردی برکنار باشد. انقلاب دوره فرمانروایی شیادان و رندان که اراده جمعیت را با حیل و تزویر بدست آورده و خودشان را مظهر آن میدانند برقرار کرده است. انقلاب در را بروی پول داران باز کرده است ممکن است قلب پادشاهی را به رقت آورد اما ممکن نیست دلیل سرمایه‌دار غنی را به ترحم آورد. شاید بعد از مرگ مرا حافظه کار بنامند.»

حضار نظر استاد را راجع به آینده سؤال کردند.

«آنا تول فرانس - آینده‌ای وجود ندارد. دائماً تکرار میشود؛ میسازند و خراب می‌کنند، بشر نمی‌تواند خودش را از سلطه امیال و هوی و هوس آزاد کند، هیچ چیز عوض نخواهد شد. گاهی دورانی آرام‌تری می‌آید و باز منقلب میشود. کشت و کار دائماً باقی خواهد بود. از دوره تمدن یونان که اولین دریانوردان برای پیدا کردن سر زمین‌های بهتری دریا نوردی میکردند تا بحال هیچ تغییرات مهمی داده نشده، بشر دائماً با امیال و هوی و هوس خودش بازی میکند و بزرگترین حوادث ماهیت او را تغییر نمیدهد. عیسویت هم اثر سطحی داشته است.»

یکی از مستمعین گفت: «پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی»

- پس هیچ کاری نمیشود.

«آنا تول فرانس - در راه اصول و مبادی نظری، هیچ کاری نمیتوان کرد و باید تسلیم سرنوشت شد زیرا هیچ‌گاه نخواهیم دانست و نخواهیم فهمید و عوض نخواهیم شد.»

اما عملاً بازی گوناگون ظواهر باقی است. لطف و زیبایی‌های طبیعت و افکار و اندک‌های مطبوع برای زندگانی چندروزه بشر کافی است بدمدم چشمانمان را برای همیشه بهم میگذاریم و بعد از آنهم به نظر من جز فنا نیستی مطلق چیز دیگری نخواهد بود.»

هوش

در یکی از یکشنبه‌ها صحبت از هوش شدو استاد گفت :

«آنا تول فرانس - هوش بدبختی و مصیبت است و بدترین هدیه‌ایست که آفریننده به انسان می‌بخشد . هوش بهیچ دردی نمیخورد جز اینکه انسان را بدبخت کند زیرا هوش قبل از هر چیزی فهم و ادراک است و فهمیدن یعنی بدبخت بودن و شناختن راه‌های متعدد رنج کشیدن ؛ این نیروی دراکه حدودی دارد که بزودی انسان بآن میرسد ولی به انسانی متوجه نمیشود که هر قدر سعی کند رموز و اسرار را بآن میسازد نخواهد شناخت و ناچارست بدون پیش رفت و فایده ، بارسنگین پی‌جویی‌های معنوی بیدار و راضی نشده را متحمل شود . در روابط دشواری که انسان با هم‌نوعانش دارد هوش سودآور نیست و عده معدودی که از آن برخوردار هستند مورد حسد و ترس و یا تحقیر قرار میگیرند .

کسانی که از هوش بهره‌مند هستند و افکار و فهمی دارند از سایرین متمایزند و بهمین سبب مورد سوء ظن قرار میگیرند . پس ترجیح دارد که انسان نادان و احمق باشد و این مانع قابلیت نیست زیرا ممکن است که انسان در عین اینکه نادان و نفهم است در کاری مهارت داشته باشد . بیشتر مردم چنینند و مورد تقدیر هم‌نوعان قرار میگیرند . اگر چه این سود نا قابلی است . شاید بهتر است که انسان با هوش باشد اما این خطر را دارد که همه او را دیوانه میندازند .

ما اندوه و آلامان را با اندیشه و تفکر شدیدتر می‌کنیم و در حقیقت دوبار رنج می‌کشیم . يك بار از درد آنطور که در واقع هست و بار دیگر از تصویری که هوش ما از آن میدهد من يك قسمت از زندگانیم را با مضاعف کردن درد گذراندم اما حالا که پیر شده‌ام فقط يك بار رنج می‌کشم ؟ بعد هر چه با دادا باد .»

عشق و زیبایی

یکشنبه دیگری صحبت از عشق و زیبایی میان آمد و استاد گفت :

«آنا تول فرانس - تصویر ذاتی زیبایی اندام يك زن زیباست . پرودن

(نقاش با ذوق فرانسوی ۱۸۲۳-۱۷۵۸). بهتر از هر کس جذبه و لطف آنرا نمایان ساخته است. هیچ چیزی زیباتر از شریں يك زن نیست. من همیشه زنها را خیلی دوست داشتم و اقرار میکنم که در جوانی کمیت را بر کیفیت رجحان داده‌ام من مایل و راغب بهر نوع آن بودم؛ اما دختر خانم های فروشگاه ها را ترجیح میدادم. آرایش ساده و هم چنین سادگی و صداقت آنها را دوست داشتم. من سرشار از حرارت و جوانی بودم. خدایا چقدر خوب بود!

ترقیات قرن بیستم

يك روز دیگر صحبت از ترقیات قرن بیستم شد و کورتلین (نویسنده شوخ طبع فرانسوی متولد در تور ۱۹۲۹-۱۸۶۹) از استاد سؤال کرد:
- استاد عزیزم، آیا شما منکر پیشرفتهائی هستید که در عصر حاضر نصیب انسانیت شده است؟

آنا تول فرانس - من منکر تمام آنها هستم؟

- این که معقول نیست. چطور ممکن است که ترقیاتی که در زمینه بهتر زندگی کردن انسان حاصل شده است انکار نمود. آیا ما با وسایل آسایشی که برای پدرانمان میسر نبود زندگی نمیکنیم؟ نیروی برق، راه آهن اتوموبیل و طیاره راه و روش بهتری در زندگانی انسان ایجاد نکرده اند؟ آیا خیال نمیکنید که زندگی بهتر شده است؟

آنا تول فرانس - به نظر من بدتر شده من پیشرفتهائی را که شرح دادید انکار نمیکنم. اما میگویم که تمام این ترقیات در زمینه مادیات حاصل شده و آنها نتوانسته اند زندگی بشر را بهتر و راحت تر کنند زندگی بشر همان است که در عصر پریکلز (سخنران و سیاستمدار مشهور یونان ۴۲۹-۴۹۹ قبل از میلاد) بوده و درست بگویم مانند اوزیباوشیرین نیست. صنعت آدم کشی دهشتناک تر شده زنهای امروزی در عشق بازی با اندازه زنان دوران سلف تخصص ندارند ما مزیت های مطبوع و دل پسند را از دست داده ایم و در مقابل بهبودیهائی که بیشتر آنها بی فایده و غیر قابل تحملند نصیبمان شده است. نه، هیچ ترقی و بهبودی برای بشر حاصل نشده است.

زندگانی بعد از مرگ و بقای روح

زندگانی دیگری پس از مرگ و جاودانی بودن روح و احضار ارواح موضوعاتی بود که آنا تول فرانس غالباً در باره آنها بحث میکرد و بکلی منکر زندگانی بعد از مرگ و بقای روح بود. یک روز گفت .

آنا تول فرانس - امکان ندارد که بعد از مرگ زندگانی دیگری وجود داشته باشد. مرگ همه چیز را متوقف میکند و انسان باید فناو نیستی را تمکین کند زندگانی برای بیشتر مردم بدون جذبه و لذت است. بنابراین چرا ما باید معتقد به زندگانی بهتری بعد از مرگ باشیم؟ اما چون انسان می بیند که خواهی نخواهی باید زندگانی را ترک کند برای دلخوشی به فکر زندگانی دیگری بعد از مرگ می افند و امیدوار است آن زندگی بهتر باشد؛ و حال آنکه چطور ممکن است بهتر باشد در صورتیکه خالق همه یکی است ما نمی خواهیم با آنچه خواهی نخواهی در انتظار ماست تمکین کنیم. و حال آنکه مرگ جز استراحت جاودانی و فنای مطلق چیز دیگری نیست .

مرگ یک پدیده مطبوع و غیر قابل اجتنابی است اما انسان برغم هرامیدی معتقد به زندگانی دیگری بعد از مرگ است و زنها بخصوص در این باره مصر ترند چند روز قبل نامه های سیسرون (Ciceron) فصیح ترین سخن ران رمی که کنسول شد متولد سال ۱۰۶ قبل از میلاد) را میخواندم و ادراک و فهم او را راجع به مرگ تحسین میکردم . چقدر خوب و تسکین دهنده بود . اگر بعد از مرگ زندگانی و دنیای دیگری نباشد که بی جهت نگرانند و اگر خدائی باشد باید بعد از زندگی مشقت بار این دنیا عالم دیگری مقرون به سعادت جاودانی برای بندگانش فراهم کند . این تصور عاقلانه و قابل قبول است اما خدای عیسویها بدطینتی را بجدی رسانده که بدبختیها و مذلت این دنیا را کافی ندانسته در دین دیگری که ابدی است با زهم فلاکت و ادبار برای بشر ذخیره کرده است . به نظر من چنین خدائی بد نهاد و شرور است و این تصور سخیف و مردود است .

آ یادرد ورنج این دنیا کافی نیست ؟

- استاد عزیزم . آیا به احضار ارواح معتقدید ؟

آنا تول فرانس - من اقرار میکنم که بهیچوجه بآن معتقد نیستم؛ اما برای پی بردن به حقیقت آنچه باید کرد انجام دادم . من در بسیاری از انجمن‌های احضار ارواح حضور یافتم و بامشهورترین مدیوم‌ها (واسطه بین انسان و ارواح) ارتباط داشتم و طرز عمل آنها را به کرات مشاهده کرده‌ام ؛ اما هیچگاه پدیده قابل توجه و یاجیزی که در حدود عادی عقل ما بگذرد ندیدم ؛ نه هیچ ندیدم . من در انجمن‌های سری معتقدین به عالم ارواح پذیرفته شده‌ام یکی از آن مجامع در بولوار پروایال بود و به کرات در آنجا حضور یافتم و دیدم که میز به حرکت درمی‌آید اما این موضوع خارق العاده نیست زیرا همیشه يك کسی، حتی بدون اینکه خودش بداند میز را بحرکت درمی‌آورد و اما راجع به ارتباط با ارواح من هرگز چیزی که قابل تعریف کردن باشد ندیدم . آیا شما از جوابهای بی معنی اشخاص معروف که مورد سؤال قرار گرفته‌اند تعجب نکرده‌اید ؟ شما از ارواح ناپلیون و ویکتور هوگو سؤال می‌کنید و جوابها بقدری بی معنی است که گوئی در بان‌خانه شما جواب میدهد . شما تصدیق می‌کنید که شخصیت‌های معروف باید جوابهایی بدهند که با شخصیت وزندگانی سابق آنها در این دنیا تطبیق کند . در یکی از جلسات گفتند که باروخ ویکتور هوگو ارتباط پیدا کرده‌ایم نکته‌ای که در جوابهای او بسیار قابل توجه بود این بود که او اثر هر نانی روی بلاس خودش را از یاد برده بود این تنها چیز قابل ملاحظه‌ای بود که من در این انجمن‌ها دیدم . عده‌ای از حضار اشاره به کتاب بواراک به نام معرفة الروح شناخته شده کردند .

- آنا تول فرانس - من بواراک را نمی‌شناسم اما تصور اینکه يك رئیس دانشگاه میزها را میچرخاند خیلی مشغول‌کننده است و تازگی دارد . شمامی بینید که همین رئیس دانشگاه که معتقد بوجود ارواح هست مجبور است تصدیق کند که راجع به زندگانی دیگری بعد از مرگ هیچ دلیل مسلمی در دست نیست عقل و خرد هیچگاه نباید حقوق و مزایایش را از دست بدهد ؛ این حقیقت مسلمی است که فقط هم جنس می‌توانند هم جنسش را بشناسد و درک کند بنا بر این هر نوع ارتباطی با مردگان مخدوش است . ما هیچوجه مشترکی با مردگان نداریم بنا بر این چگونه ممکن است با آنها ارتباط پیدا کنیم . ممکن نیست ارتباطی بین موجوداتی

که تابع قوانین قضا و زمان هستند با آنهایی که وجود ندارند و از بین رفته‌اند برقرار شود. در این باره گول زدن و اغفال را هم باید بحساب آورد.»
حضار همه تصدیق نمودند که در نمایشات روحیون گول زدن و اعمال کاملاً متداول است.

آنا تول فرانس - یک روز در یکی از جلسات روحیون ما را بطرز مشرقیها اطراف مدیوم نشانند چراغها را خاموش کردند و آزمایشهای معمولی شروع شد. در کنار من زن جوان بسیار زیبایی بود. وی غفلتاً شروع کرد به قریب‌زدن چنانکه باروحی تماس پیدا کرده و گفت: «من چیزی حس میکنم» فوراً چراغها را روشن کردند زن زیبا درحالیکه متبسم بود افزود: «نه من اشتباه کردم این زانوی آقای فرانس بود. ملاحظه می‌کنید؛ باید خیلی دقت کرد، چه بسا ممکن است که اشخاص اشتباهات فاحش‌تری بکنند. یکی از آن اشتباهات این بود که زانوی مرا بجای روح گرفتند.»

معاهده ورسای

در بهار ۱۹۱۹ خلع سلاح شروع شد. یک روز که صحبت صلح و معاهده ورسای بمیان آمد استاد گفت:

آنا تول فرانس - اگر در فرانسه رژیم سلطنتی برقرار بود هیچ پادشاه حاضر نبود چنین معاهده‌ای را امضا کند. این قصد که سه ملت فاتح صلحی را مطابق اراده خودشان بر ملت مغلوب تحمیل کنند صحیح نیست و اروپا را غیر قابل زندگی خواهد کرد. بعلاوه ما کار مهمی که موجب فخر و مباهات باشد انجام نداده‌ایم و آلمان مغلوب هم که با تمام دنیا جنگ کرده است بر خودش خواهد بالید و اگر صاح با ایجاد ممالک متحده اروپا برقرار نشود متار که مدت زیادی نخواهد پائید و باز جنگ در خواهد گرفت.

قطعه قطعه کردن اتریش دیوانگی است. مرکز اروپا را مثل بالکان به دولت‌های تازه‌ای تبدیل کردن در حکم این است که برای جنگ‌های دیگری بذرافشانی شده باشد.

انگلستان میدانند چه میخواهد: اوقوای دریائی آلمان و مستملکاتش را تصاحب خواهد کرد و به ما وعده و وعیدهایی که هیچگاه برآورده نخواهد شد

خواهند داد . چنین صلحی برای فرانسه شوم و بی‌سرفه است و نکته بسیار عجیب این است که ویلسون (رئیس جمهوری ایالات متحده امریکا) که مطلقاً اروپاراً نمیشناسد شرایط صلح را تلقین میکند .

صحبت از لوید جرج (نخست وزیر انگلستان) شد و ایستاد گفت :

آنا تول فرانس - اوهم با ویلسون همصداست با این تفاوت که وی محیل است و میدانند چه میخواهد و حال آنکه ویلسون خیلی صاف و ساده است و لوید جرج جیب هایش را پرمیکند و به وطنش خدمت مینماید . او سیاستمدار بزرگی است و طولی نخواهد کشید که ما را ترک خواهد کرد .، زیرا درست بخواهیم او از فرانسه متنفر است . فرانسه رلی را که باید بازی کند از عهده بر نخواهد آمد زیرا نه اینقدر قوی است که صلحی واقعاً فاتحانه بکند و نه اینقدر ضعیف است که صلحی که حقیقتاً متضمن آشتی بین متخاصمین باشد بنماید . مادر میان دو فرضیه در کشمکش هستیم : صلح امپریالیسم و یا صلح آشتیانه . ما نمی‌خواهیم و نمیتوانیم یکی از این دو صلح را صادقانه بپذیریم : کلاسا (نخست وزیر فرانسه) صلح امپریالیسم را ترجیح میدهد . متحذین فرانسه به شق دوم متمایلند و معاهده ورسای چیزی است بین این دو فرضیه اما بدند وین شده و صلح را تعمیم نخواهد داد و مسلماً سبب خواهد شد . که در آینده جنگهای مدهش تری روی دهد .

این دورنمای تاریک آینده برای حضار که تحت تأثیر فریبنده فتح بود خوش آیند نبود و به بدبینی استاد اعتراض کردیم و نمی‌خواستیم آینده تاریک و شومی را که استاد توصیف میکرد قبول کنیم .

«آنا تول فرانس - من خیلی پیرم و موقعی که پیش بینی‌هایم جاهه عمل پیوش زنده نخواهم بود اما ده سال دیگر شما جوانها خواهید دید که من اشتباه نکرده‌ام . این صلح برای فرانسه شکست و ضربت خوفناکی است . هیچگاه آلمان ۲۳۲ میلیارد خساراتی که با و تحمیل شده نخواهد پرداخت . چرا بین همه متحذین فقط آلمان را برای پرداخت خسارات انتخاب کرده اند و امپراطور آلمان را مسئول جنگ می‌دانند؟ چند ملت و عده‌ای معامله‌گر مسئول جنگ میباشند . این دیوانگی است که بخواهند مسئولیت تام و تمام چنین واقعه مهمی را به گردن یک نفر بیاندازند . مسئول همه جا هست . انگلستان و روسیه هم مسئولند .

تمام اینها دروغ و تزویر و فریب می باشد باید بنفص و عداوت مللی را که تحریک شده اند فرو نشانند؛ وعده‌هایی که داده شده هیچگاه عملی نخواهد شد. مسبب واقعی جنگ معاملات و دادوستدهای تجارتهای است که در موقع جنگ هم برقرار بود و حالا هم نمایندگان دول فاتح راجع به معادن زغال، نفت، نیروی دریائی و بازارهای دینا در کشمکش هستند این مسائل نمیگذارد حقوق ملل، و آزادی مللی که تحت فشار هستند. بر آورده شود و صلح پایداری برقرار گردد. پول، و بازم پول است که مافوق همه چیز است. سرمایه داران دنیا را بین خودشان تقسیم کرده اند. سرمایه داری به خون‌نهایی که هدر رفته و زندگانیهائی که نابود شده میخندد. »

جائزه نوبل

در سال ۱۹۲۲ آنا تول فرانس موفق به دریافت جائزه نوبل شد و برای مدتی مدید در مسافرت بود. در مراجعت از استاد تقاضا شد که شرح مسافرتش را بیان کند.

« آنا تول فرانس - من با زنم و لوسین نوه ام عازم سوئد شدیم و از برلن گذشتیم برلن هیچگاه شهر زیبائی نبوده و جای خالی دربار نمایان بود مردم همه در کاباره ها زندگی میکنند و پولشان را صرف مشروب و رقص می نمایند ارزش پولشان بقدری ناچیز است که نمی خواهند آنرا نگاه دارند و تبدیل به عیاشی می کنند - حق دارند زیرا روز بعد ممکن است ارزش پولشان نصف شود در مهمانخانه بسیار بد گذشت. ملافه با اندازه کافی نبود و حوله توالت من از دستمال کوچکتر بود و سرمیز غذا هم دستمالهای کاغذی مصرف میکردند.

من در برلن با دو شخصیت معروف ملاقات کردم. اول انشتین که مرا با گرمی و محبت پذیرفت ولی من نتوانستم مدت زیادی با او صحبت کنم. او کارهای خودش را شرح داد و گفت روشنائی ماده است. آنوقت من گنج شدم و ترجیح دادم به ملاقات پایان دهم. شخصیت دیگر پرفسور نیکلای بود. چه مرد با محبت و نیک نفسی. شما از آنچه بر او گذشته آگاهید وی در سال ۱۹۱۴ با درجه سرتیپی و با شغل پزشکی وارد قشون آلمان شد اما در پایان خدمتش درجه پرستاری داشت. او را بعلمت تظاهرات صلح طلبی در دادگاه نظامی محاکمه کردند ولی

موفق نشد با طیاره فرار کند چقدر من با تمایلات صلح طلبی او هستم و همت و شجاعتش را می ستایم .

استخلم شهر بزرگ و زیبایی است و مردم آن مرفهند و با صلح و صفا زندگی می کنند. آنها خوش بختند که توانسته اند در جنگ بی طرف بمانند .

مراسم توزیع جایزه نوبل خیلی ساده است. پادشاه در پائین و برندگان جوایز در سکوی بلندی قرار دارند (در فرانسه برعکس است) هر برنده ای همینکه نامش را خوانند باید از پله کانی که شبیه به نردبانی میباشد پائین آید وقتی مرصدا کردند مستخدمی موقع پائین آمدن کومک کرد و اتفاقاً روی نداد، اما برنده جایزه شیمی که دانشمند آلمانی چاق و تنومندی بود و بعلت شکم گنده اش نمی توانست جلو پایش را خوب به بیند ، تمادش را از دست داد و جلو پای پادشاه بزمین خورد لوسین، نوه ام که در جایگاه منسوبین برندگان جایزه و تماشاچیها بود با صدای بلند خندید و تقریباً افتضاحی برای انداخت . عاقبت پرفسور آلمانی را بلند کردند و جایزه اش را دادند .

از استاد سؤال شد که آیا گوستاو پنجم را ملاقات کرده است ؟

آنا تول فرانس - آری ، و چه شخصیت نیک و مهربانی! پادشاه مرا به شام دعوت کرد و خیلی صحبت کردیم . وی مظهر سادگی است. با او آسان تر میشود تماس پیدا کرد تا بایک رئیس جمهوری مانند پوانکاره یا میلراند. اینها لازم می دانند خودشانرا با مراسم تشریفاتی و جلال احاطه دهند؛ زیرا می دانند که خودشان فی حد ذاته چیزی نیستند مردم به کرات گوستاو پنجم را می بینند که یک شخصی عادی در خیابانهای استخلم گردش میکند. او با ملتش رایگان است و ملتش هم او را دوست دارد . وقتی تشریفات دربار او را خسته میکند میرود منزل یکی از دوستانش شام میخورد. وی مطالب جالب و قابل توجهی گفت که حکایت از حسن تشخیص زیاد و شناسائی او به احوال مردم بود .

پوانکاره

یک روز صحبت از پوانکاره رئیس جمهور شد و استاد گفت :

آنا تول فرانس - من قبلا هم گفتم پوانکاره مردم بتکری است. وی بسیار داناست. اما خشکی قلبش وحشت آورست . او در زمان جنگ درس بازمه ای بمن